

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 20, No. 9, Autumn 2020, 249-272
Doi: 10.30465/crts.2020.31388.1877

Book Review of the *Women in the Legislation Arena in Iran (1285-1395)*

Alireza Mollayee Tavani*

Sareh Asgari**

Abstract

This article reviews the book “*Women in the Legislation Arena in Iran (1285-1395)*” written by Manchooh Nazari. This book is one of the rare studies on the topic of women suffrage, so it is of great importance. The main formal critique of this book has to do with plagiarism mainly because the author has not followed the rules in citations, and many of the references are either missing or faulty. Despite the reachability of the first-handed documents, in many cases, the secondary documents have been cited, and in some cases, the secondary references have been intentionally dismissed, and the author has cited them as the first-handed document directly. The main content-based shortcomings are as follow: inconsistency of title with content, the loss of the first-handed references such as documents, extended negotiations, periodicals, memories, formal reports, and simultaneous historiography, ignoring other events and variables leading to the suffrage of women in the span of 57 years, missing to analyze some events and delivering very hurried, a superficial and skimming overview of the many of influential events and opinions, as well as proposing some contradicted demonstrations. Considering all the formal and content-based aspects of this book, it could be concluded that the book, despite its pompous title, has failed to sketch out an accurate account of events leading to the suffrage of women.

Keywords: Constitutional Movement, National Consultative Assembly and Senate, Women Suffrage, Political Participation, Women Movement, White Revolution, Islamic Consultative Assembly.

* Associate Professor in History, Institute for Humanities and Cultural Studies, mollainet@yahoo.com

** MA in History, Institute for Humanities and Cultural Studies (Corresponding Author),
sareh.asgari@gmail.com

Date received: 2020-06-29, Date of acceptance: 2020-10-19

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

نقد کتاب زنان در عرصه قانون‌گذاری ایران (۱۳۹۵-۱۳۸۵ ش)

علیرضا ملائی توانی*

ساره عسگری**

چکیده

این مقاله به نقد صوری و محتوایی کتاب زنان در عرصه قانون‌گذاری ایران (۱۳۹۵-۱۳۸۵ ش) نوشته منوچهر نظری اختصاص یافته است. این کتاب از معدود پژوهش‌های منتشرشده با موضوع حق رأی زنان به‌شمار می‌رود؛ از این‌رو، درخور توجه و تأمل است. مهم‌ترین نقدهای صوری وارد بر این اثر عبارت از این است که مؤلف رسم امانت‌داری را به‌جا نیاورده است؛ برخی مطالب و نقل‌قول‌های مهم یا کاملاً فاقد استناد است یا فاقد استنادهای صحیح. در بسیاری موارد به‌جای بهره‌گیری از متون دست‌اول از پژوهش‌های دست‌دوم استفاده شده است و گاه پژوهش‌های دست‌دوم به‌منابۀ منبع واسطه عامدانه حذف شده و نویسنده بی‌آن‌که خود به منابع دست‌اول رجوع کرده باشد به آن‌ها استناد کرده است. از جمله نقدهای محتوایی می‌توان به این موارد اشاره کرد: ناهمخوانی عنوان با محتوا؛ فقدان منابع دست‌اول و اصلی چون اسناد، مشروح مذاکرات، نشریات، خاطرات، گزارش‌های رسمی، و تاریخ‌نگاری‌های هم‌زمان؛ بی‌توجهی مؤلف به سیر رخدادها و وقایعی که طی ۵۷ سال به کسب حق رأی زنان منجر شد؛ فقدان تحلیل برخی رخدادها و عبور شتاب‌زده، سطحی، و گذرا از بسیاری وقایع و دیدگاه‌ها، و نیز تناقض‌گویی‌هایی که در برخی تحلیل‌ها ارائه شده است. با توجه به جمع نقدهای صوری و محتوایی وارد می‌توان گفت که کتاب برخلاف عنوان پرطمطراقش حتی از ارائه گزارشی دقیق از وقایع منجر به حق رأی زنان ناتوان است.

* دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران mollaiynet@yahoo.com
** کارشناس ارشد تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)،
sareh.asgari@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۴/۰۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۷/۲۸

کلیدواژه‌ها: جنبش مشروطه، مجلس شورای ملی و مجلس سنا، حق رأی زنان، مشارکت سیاسی، جنبش زنان، انقلاب سفید، مجلس شورای اسلامی.

۱. مقدمه

جنبش مشروطه تغییر اساسی در وضعیت اجتماعی و سیاسی زنان پدید آورد و زنان به عرصه مبارزات و فعالیت‌های اجتماعی - سیاسی گام نهادند، به طوری که آن را چرخش گاهی در تاریخ زنان ایران می‌دانند. مسئله مشارکت سیاسی زنان هم‌زمان با جنبش مشروطه مطرح شد؛ اما پس از تصویب نخستین قانون انتخابات، زنان از حق رأی و حق انتخاب شدن برای نمایندگی مجلس محروم شدند؛ سه نظام‌نامه انتخابات، از مشروطه نخست تا مجلس دوم، زنان را از حق رأی محروم کرد. با وجود نوسازی‌های اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی دوره رضاشاه و خواست حاکمیت در تغییر نقش و جایگاه زنان حق رأی زنان مسکوت ماند؛ حتی الگوپردازی رضاشاه از نوسازی آتاتورک و دستیابی زنان به حق رأی در ترکیه نیز نتوانست رسمیت یافتن حق رأی زنان در ایران را به‌ارمغان آورد. شایان ذکر است که زنان ترکیه در ۲۰ مارس ۱۹۳۰ / ۲۹ اسفند ۱۳۰۸ به حق شرکت در انتخابات شهرداری‌ها و در ۸ فوریه ۱۹۳۵ / ۱۹ بهمن ۱۳۱۳ به حق رأی در انتخابات مجلس دست یافتند. پس از شهریور ۱۳۲۰ و با وجود آزادی‌های نیم‌بند سیاسی، مسئله حق رأی زنان مجدداً مطرح شد؛ در ۱۳۲۱ قوام به نخست‌وزیری رسید و در برنامه پیش‌نهادی خود حق رأی زنان را گنجانده که با استعفای او این امر منتفی شد. حزب توده در کنگره نخست خود مسئله حقوق سیاسی زنان را مطرح کرد و آن را به رسمیت شناخت؛ به‌دنبال آن فراکسیون حزب توده در مجلس چهاردهم لایحه‌ای مبنی بر اصلاح قانون انتخابات و حق شرکت زنان در انتخابات تهیه کرد که به تأیید هیچ‌یک از دیگر نمایندگان نرسید. اما همین لایحه معارضه موافقان و مخالفان را از هر زمان دیگری علنی‌تر کرد.

برخلاف انتظار، اولین حضور سیاسی زنان (شرکت در انتخابات و نمایندگی) در حکومت خودمختار محلی پدیدار شد؛ «حکومت و مجلس ملی آذربایجان» که در پی اعلام استقلال «فرقه دموکرات آذربایجان» تأسیس شد برابری سیاسی مردان و زنان را رسمیت بخشید. هرچند این دستاورد محلی خیلی زود با توافق‌نامه قوام - سادچیکف و به‌دنبال آن توافق‌نامه قوام - پیشه‌وری از دست رفت، اما بر انتظارات فعالان زنان برای کسب حق رأی در سطح ملی افزود. وعده‌های «حزب دموکرات» قوام در زمینه تجدیدنظر در قوانین انتخابات براساس «موازن دموکراتیک با رعایت تساوی کامل بین زن و مرد» برآمده از

همین انتظار بود، هرچند این وعده‌ها عملی نشد و قوام، که قهرمان حفظ تمامیت ارضی در بحران پس از جنگ جهانی دوم بود، نتوانست حقوق سیاسی زنان را احیا کند.

مصدق، که در اردیبهشت ۱۳۳۰ با وعده‌های ملی‌شدن صنعت نفت و اصلاح قانون انتخابات روی کار آمده بود، یک سال و نیم پس از تشکیل دولت ملی، لایحه اصلاح انتخابات را در آذر ۱۳۳۱ به رأی عموم گذاشت. لایحه جدید درعین ناباوری و برخلاف قانون «انتخابات انجمن‌های شهر و قصبه»، که پیش از آن به زنان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن داده بود، در وضعیت مشارکت سیاسی زنان تغییری ایجاد نکرد، اما پذیرش تلویحی حق رأی زنان در لایحه جدید دولت و واگذاری آن به خواست و رأی مردم سبب شد که چالش کسب حق رأی در موجی نو و شدیدتر از پیش به عرصه منازعه موافقان و مخالفان بدل شود. درگیری نیروهای موافق و مخالف حق رأی به اوج خود رسید: مخالفان شامل مذهب‌یون، روحانیون، و دیگر مخالفان دولت مصدق بودند. کار از منازعه قلمی گذشت و به تظاهرات خیابانی و زدوخورد بین طرفین و دست‌گیری و مجازات انجامید. به تحریک سیدمحمد بهبهانی، آیت‌الله بروجردی و دیگر آیات عظام در مخالفت متعصبانه کوشیدند، موج مخالفت‌ها دولت را از تکاپو انداخت، و لایحه اصلاح قانون انتخابات در اختلافات میان دولت و مجلس هفدهم به فراموشی سپرده شد.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و خفقان سیاسی برآمده از آن، فعالان زنان دچار فترتی هفت‌ساله شدند. با چیرگی فضای یأس‌آلود ناشی از کودتا درمیان روشن‌فکران و نیز ممنوعیت فعالیت حزب توده و تصرف نظامی دفتر «سازمان زنان حزب توده» بخش زیادی از فعالیت‌های زنان برای کسب حق رأی را به مدت هفت سال به محاق برد. اما رسمیت‌یافتن منشور سازمان ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر در ایران در میانه‌های سال ۱۳۳۹، که در آن بر تساوی حقوق مردان و زنان تأکید شده بود، امیدی دوباره به فعالان حقوق زنان داد تا مطالبات خود را از سر بگیرند.

اصلاحات دولت امینی، از جمله به رسمیت‌شناختن مشارکت سیاسی زنان در لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، فضای منازعه را دوباره میان موافقان و مخالفان حق رأی گشود و با روی کار آمدن دولت علم این منازعه به اوج خود رسید. هرچند لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی با مخالفت گروه‌های مذهبی لغو شد، اما موافقان در واکنش به این عقب‌نشینی دولت مراسم ۱۷ دی را به یکی از مهم‌ترین نقاط عطف تاریخ حق رأی زنان بدل کردند. فعالان زنان این بار جدی‌تر از پیش خواستار حقوق برابر سیاسی بودند. در این میان، هم‌راهی پنهان دولت نیز بی‌تأثیر نبود، چنان‌که دو روز بعد شاه از «اصول شش‌گانه انقلاب

شاه و مردم» پرده برداشت و از همه‌پرسی این تصمیم خبر داد. با وجود مخالفت روحانیون با حق رأی زنان در لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی در مهر ۱۳۴۱ و عقب‌نشینی دولت در آذر همان سال، به فاصله اندکی از این تاریخ، یعنی در دی‌ماه، حق رأی زنان یکی از اهداف انقلاب سفید اعلام شد؛ در اصل پنجم این قانون، «اصلاح قانون انتخابات ایران به‌منظور دادن حق رأی به زنان و حقوق برابر سیاسی با مردان»، به زنان حق انتخاب‌شدن و انتخاب‌کردن اعطا شد و در انتخابات ۲۶ شهریور ۱۳۴۲ برای نخستین‌بار شش زن به مجلس بیست‌ویکم شورای ملی راه یافتند و دو زن به نمایندگی مجلس سنا منصوب شدند. کتاب *زنان در عرصه قانون‌گذاری* نوشته منوچهر نظری (۱۳۹۵) در دو بخش کلی تنظیم شده است: در قسمت نخست به سیر دست‌یابی زنان به حق رأی از ۱۲۸۵ تا ۱۳۴۲ شمسی پرداخته و در پایان به وضعیت حق رأی زنان بعد از انقلاب ۱۳۵۷ اشاره شده است؛ بخش دوم به زندگی‌نامه زنان نماینده در مجلس شورای ملی، مجلس سنا، و مجلس شورای اسلامی اختصاص یافته است. با توجه به مطالب پیش‌گفته و اهمیت بررسی حق رأی زنان در قبل و بعد از انقلاب و نیز با توجه به این‌که پژوهش مستقلی در قالب کتاب در این زمینه منتشر نشده است، نقد محتوایی و صوری این اثر ضروری به‌نظر می‌رسد. مقاله پیش‌رو این اثر را با تأکید بر تاریخ کسب حق رأی زنان نقد و بررسی می‌کند.

۲. معرفی اثر

زنان در عرصه قانون‌گذاری (۱۲۸۵ تا ۱۳۹۵ ش) در ۱۳ فصل روند دست‌یابی زنان به حق رأی در قبل انقلاب و خاستگاه و عملکرد زنان نماینده پیش و پس از انقلاب را بررسی کرده است. فصل اول کتاب به «تاریخچه حق رأی زنان» در کشورهای غربی، مبارزات و دشواری‌های زنان در این عرصه، و چگونگی دست‌یابی آن‌ها به حق رأی پرداخته است. در فصل دوم با عنوان «توجه سازمان‌های بین‌المللی به حقوق زنان» روند شکل‌گیری و فعالیت در قالب کنفرانس‌ها، بیانیه‌ها، و اعلامیه‌های جهانی برای دست‌یابی زنان به حق رأی بررسی شده است. فصل سوم کتاب به «وضعیت زنان ایران در اوایل قرن بیستم» اختصاص یافته است؛ از جمله وضعیت نابرابر اجتماعی و فرهنگی زنان، سطح سواد، آداب و رسوم آن‌ها، جایگاه نابرابر زنان در اجتماع و خانواده و توضیح می‌دهد این شرایط نابرابر، که بعضاً با پذیرش قلبی زنان نیز همراه بود، آنان را به تمکین و تسلیم در برابر وضعیت موجود تشویق می‌کرد. اکثر زنان به فرودستی خود گردن نهاده بودند و باور داشتند که این سرنوشت آن‌هاست.

فصل چهارم کتاب به «پیشینه حرکت سیاسی زنان در ایران» اختصاص دارد و جنبش تنباکو و بلوای نان را دو نمونه بارز از فعالیت‌های زنان پیش از صدور فرمان مشروطه می‌داند. هم‌چنین، به نقش و اثرگذاری زنان در ماجرای رسوایی موسیو نوز بلژیکی، بست‌نشینی مشروطه‌خواهان در حرم حضرت عبدالعظیم (مهاجرت صغری)، و هم‌چنین مهاجرت علما و آزادی‌خواهان به قم (مهاجرت کبری) اشاره کوتاهی می‌کند. در ادامه، از پیروزی نهضت مشروطه و توشیح نظام‌نامه انتخابات در ۱۶ شهریور ۱۲۸۵/۱۹ رجب ۱۳۲۴ به دست مظفردالدین شاه یاد می‌شود که به موجب ماده سوم و پنجم این نظام‌نامه، زنان از حق انتخاب‌کردن و انتخاب‌شدن محروم شدند. در این فصل به تداوم فعالیت زنان پس از مشروطه در رخدادهایی چون تأسیس بانک، استبداد صغیر، و اقدامات مشروطه‌خواهان در فتح تهران نیز اشاره دارد.

در فصل پنجم با عنوان «نقش انقلاب مشروطه در بیداری زنان» تأثیر رهبران مذهبی در جنبش مشروطه و انجمن‌های زنان در این دوره بررسی شده است. در این فصل به خاستگاه و تحصیلات فعالان حقوق زنان، هم‌چون صدیقه دولت‌آبادی و محترم اسکندری، پرداخته و اشاره شده است که این زنان غالباً برآمده از خانواده‌های مشروطه‌طلب و ملی‌گرا بودند. نویسنده در ادامه فصل پنجم فعالیت زنان تجددطلب را به دو بخش تقسیم کرده است: ۱. گروهی که خواستار به رسمیت شناخته شدن حقوق سیاسی و اجتماعی زنان بودند (مانند اتحادیه غیبی نسوان و انجمن نسوان)؛ ۲. گروهی که در پی ایجاد تحول در عرصه فرهنگی بودند و با تأسیس مدارس دخترانه برای علم‌آموزی دختران و زنان تلاش کردند. در پایان این فصل مهم‌ترین تأثیر مشروطه در تحولات حوزه زنان از جنبش مشروطه تا سلطنت رضاشاه بررسی شده است. از مهم‌ترین این رخدادهای می‌توان به تأسیس مدارس دخترانه، ایجاد انجمن‌ها و تشکل‌های اجتماعی زنان، و انتشار نشریات تخصصی زنان اشاره کرد.

فصل ششم کتاب با عنوان «تجدید مشروطه و واکنش‌ها به محرومیت مجدد زنان از حق رأی» به بررسی وضعیت زنان و جایگاه سیاسی آن‌ها در جامعه پس از استبداد صغیر و اصلاح نظام‌نامه انتخابات در دوره دوم مجلس اختصاص یافته است. در این دوره نمایندگان مخالف و موافق حق رأی زنان برای نخستین بار در مجلس اظهار نظر کردند. مؤلف به پیش‌نهاد وکیل‌الرعا، نماینده همدان، درباره به رسمیت شناختن حق مشارکت سیاسی زنان و اعتراض تعدادی از نمایندگان از جمله روحانیون مجلس، چون مدرس، پرداخته است.

در فصل هفتم کتاب با عنوان «جنبش حقوق زنان در دوره رضاشاه» وضعیت و عملکرد فعالان حقوق زنان در دوره رضاشاه و عملکرد گروه‌هایی چون «کانون بانوان ایران» و «جمعیت نسوان وطن‌خواه» بررسی شده است. نویسنده تأکید کرده است که فعالیت‌های زنان در این دوره بیش‌تر متمرکز و تحت‌نظر حاکمیت و درعین‌حال معطوف به امور مربوط به آموزش زنان و فعالیت در امور خیریه و عام‌المنفعه بوده است. مؤلف تصریح می‌کند که مسئله حق رأی زنان در مجالس دوره رضاشاه و کابینه‌های او، باوجود انجام اصلاحاتی در این حوزه، مطرح نشد.

فصل هشتم کتاب با عنوان «حق رأی زنان در دوره پهلوی دوم» در دو بخش فعالیت‌های زنان را ارزیابی کرده است: الف) شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲؛ ب) حق رأی زنان از ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۳. در بخش اول نویسنده به فضای باز سیاسی بعد از شهریور ۱۳۲۰ و آزادی نسبی به‌سبب آشفتگی فضای سیاسی اشاره کرده و سپس فعالیت‌ها و عملکرد فعالان حوزه زنان را برای برابری و کسب حق رأی ارزیابی و تحلیل کرده است؛ در این بخش عملکرد احزاب و گروه‌هایی چون حزب زنان ایران، شورای زنان، جمعیت زنان ایران، و سازمان زنان (وابسته به حزب توده) تبیین و تشریح شده است. مؤلف فعالیت‌های سازمان‌ها، احزاب، و گروه‌های مدافع حق رأی زنان را هم‌زمان با لایحه اصلاح قانون انتخابات در دولت مصدق بررسی کرده و درنهایت توقف این موضوع را تحت‌فشار سنت‌گرایان دانسته است. نویسنده در بخش دوم این فصل فعالیت سازمان‌های زنان را براساس دیدگاه ساناساریان (۱۳۸۴) در کتاب *جنبش حقوق زنان در ایران* شرح داده است؛ نویسنده با یادآوری این‌که دو تحول عمده، یعنی افزایش تعداد سازمان‌های زنان در ایران و هماهنگی و برنامه‌ریزی برای نظارت دربار بر فعالیت‌های زنان، موجب تمرکز و هم‌گرایی سازمان‌های زنان شد روند هم‌گرایی و یک‌پارچه‌شدن سازمان‌ها و گروه‌های فعال زنان را بررسی و تحلیل کرده است. نویسنده در پایان این فصل سیر حوادث منتهی به کسب حق رأی زنان را از شهریور ۱۳۳۹ تا بهمن ۱۳۴۱ به‌اجمال و اختصار برشمرده است.

در فصل نهم کتاب با عنوان «سهام زنان در مجلس شورای ملی و بررسی وضعیت زنان در اواخر دوره پهلوی» گزارشی از تعداد نمایندگان زن در مجلس شورای ملی و مجلس سنا در هر دوره، میزان تحصیلات و سوابق خانوادگی، تفکیک تعداد نمایندگان زن در تهران و شهرستان‌ها در هر دوره، و هم‌چنین حضور زنان در مناصب دولتی، وزارت، و قضاوت اشاره شده است.

فصل دهم کتاب با عنوان «حق رأی زنان در قانون اساسی ایران و وضعیت زنان در ۹ دوره مجلس شورای اسلامی» به دیدگاه‌های آیت‌الله خمینی درباره حضور زنان بعد از انقلاب ۱۳۵۷ و بررسی آماری نمایندگان زن در نه دوره مجلس شورای اسلامی اختصاص یافته است.

فصل یازدهم به «نتیجه‌گیری» فصل‌های گذشته اختصاص دارد و نویسنده سهم زنان را در تقسیم قدرت بسیار ناچیز می‌خواند. مؤلف «توزیع نامناسب قدرت در جامعه، تبعیض‌های جنسی در مشاغل و مناصب سیاسی، وجود نگرش مردسالارانه، سنت‌گرایی، و محافظه‌کاری زنان و تمایل آن‌ها به پذیرش نقش‌های سنتی و در نتیجه نداشتن تجربیات سیاسی و اجرایی لازم، عدم خودباوری زنان و اجتناب آن‌ها از مبارزه و درگیری، عدم سازمان‌دهی منسجم زنان، تأثیر نهادهای مذهبی، فقدان تشکل‌ها و احزاب سیاسی قوی و مستقل زنانه، نبود عدالت اجتماعی، عدم پشتوانه اقتصادی و پرمخاطره‌بودن فعالیت‌های سیاسی» را از علل این ناکامی برشمرده است.

مؤلف در فصل دوازدهم با عنوان «زندگی‌نامه نمایندگان زن در مجلس شورای ملی و سنا» و در فصل سیزدهم با عنوان «زندگی‌نامه نمایندگان در ۹ دوره مجلس شورای اسلامی» شرح مختصری از زندگی ۹۰ نماینده زن در مجالس شورای ملی، سنا، و اسلامی ارائه کرده است.

۳. نقد شکلی اثر

این پژوهش را انتشارات کویر در ۴۱۴ صفحه در سال ۱۳۹۵ منتشر کرده است. کتاب در قطع وزیری از کاغذ مرغوب، صحافی خوب، قلم مناسب، حروف‌چینی و صفحه‌آرایی نسبتاً خوب، فهرست منابع، و نمایه برخوردار است. جلد کتاب گالینگور است که با تعداد صفحات و قطع آن هم‌خوانی و هماهنگی دارد؛ اما وجود برخی کاستی و ضعف‌ها به کیفیت شکلی کتاب لطمه زده است.

تناسب شکلی میان فصل‌های کتاب وجود ندارد و تعداد فصل‌ها بسیار زیاد است. باتوجه‌به مشابهت و نزدیکی مطالب فصل‌ها می‌شد آن‌ها را ادغام کرد و نیاز به فصل و بخش‌های متعدد نبود. برای مثال فصل‌های سوم تا ششم کتاب را، که به وضعیت حقوق زنان و جایگاه آن‌ها از قرن نوزدهم تا دوره رضاشاه اختصاص دارد و معادل ۶۵ صفحه است، می‌شد در یک فصل مدون کرد. میانگین تعداد صفحات یازده فصل نخست تقریباً

دوازده صفحه است و دو فصل پایانی حدوداً ۲۵۰ صفحه را در بر گرفته است. برخی از فصل‌ها فاقد ویژگی‌های فصل کتاب است و نسبتی با دیگر مطالب و فصل‌ها برقرار نمی‌کند. برای نمونه، فصل دوم با عنوان «توجه سازمان‌های بین‌المللی به حقوق زنان»، که غالب اطلاعات آن از کتاب بررسی سند بین‌المللی حقوق جهانی زنان (کنوانسیون رفع تبعیض از زنان) (هاجری و دیگران ۱۳۸۲) اخذ شده است، تنها پنج صفحه است که به‌منزله یک فصل و در نسبت با فصل‌های دیگر منطقی به‌نظر نمی‌رسد.

۱,۳ آشفته‌گی استنادات

بعضاً در نقل مطالب رسم امانت‌داری رعایت نشده یا در شیوه ثبت آن اشتباه سهوی و گاه عمدی رخ داده است؛ برخی مطالب و نقل‌قول‌ها فاقد استناد به منابع معتبر است، برخی استنادها به‌کل اشتباه است، به برخی پژوهش‌ها ادعای ناروا نسبت داده شده است، بعضاً استنادهای متن ناهم‌خوان است، یا استناد و ارجاع به پژوهش‌های دست‌دوم جای‌گزین استناد و ارجاع به متون دست‌اول چون اسناد و روزنامه‌ها و نظایر آن‌ها شده است. به چند مورد از این دست اشاره می‌شود.

در جای جای کتاب گزاره‌هایی صادر شده است که هیچ مرجعی ندارد. مؤلف در این شیوه به قواعد و استانداردهای پژوهش پای‌بند نیست و مطالب بسیاری را بدون سند ارائه می‌کند. این شیوه غالباً در بسیاری صفحات به‌چشم می‌خورد و در واقع ذکر نمونه‌هایی از این دست تنها به حجم این نوشتار می‌افزاید، چراکه با تورقی کوتاه می‌توان دریافت که نظام نادرست سنددادن از ضعف‌های جدی این اثر و حاکی از این است که مؤلف از سرهم‌بندی‌های معمول در آشفته‌بازار نشر بی‌نصیب نمانده است. مشخص نیست که مؤلف اساساً به تفاوت پژوهشی تاریخی با نوشتن رمانی خواندنی که طبیعتاً نیازی به استناد ندارد قائل است. در مواردی استناد و منبع نقل‌قول‌های مستقیم هم مشخص نیست که بسیار بیش‌تر از موارد پیش‌گفته به اثر لطمه زده است. برای نمونه، در فصل سوم کتاب مربوط به وضعیت زنان در عرصه قانون‌گذاری در اوایل قرن بیستم، یک صفحه کامل نقل‌قول مستقیم با این عبارت آمده است: «یکی از زنان عصر قاجار هم در توصیف زن ایرانی چنین نوشته است ...» (ص ۳۶)، درحالی‌که هیچ استنادی در پایان این نقل‌قول مستقیم طولانی داده نشده است و از «یکی از زنان عصر قاجار» نیز نمی‌توان به منبع سخن مؤلف راه برد. در ادامه همین فصل نقل‌قول مستقیمی از *خاطرات تاج‌السلطنه* آورده (ص ۳۸)، اما در پی‌نوشت‌ها

اطلاعاتی در مورد این نقل قول ارائه نکرده است. در فصل چهارم، که به پیشینه حرکت سیاسی زنان در ایران پرداخته است، نیز از این دست مطالب بی‌سند دیده می‌شود. برای نمونه، نویسنده به «تشکیل کمیته نسوان ایرانی» در استانبول به‌هنگام استبداد صغیر اشاره می‌کند که تلگراف‌هایی به جمعیت صلح زنان عالم در فرانسه و ملکه‌های انگلیس و آلمان مخابره کردند؛ نویسنده با آن‌که این اقدام را نخستین کنش بین‌المللی زنان ایرانی برای نجات هم‌وطنان از چنگال ظلم و جور داخلی می‌خواند، اما هیچ استنادی به منابع دست‌اول یا پژوهش‌ها دال بر ارسال این سه تلگراف یا اسنادی دال بر تشکیل آن کمیته ارائه نمی‌دهد (ص ۵۸-۵۹). در نمونه دیگری در فصل هشتم، نویسنده به تظاهرات زنان در دی ۱۳۳۱ برای کسب حق رأی اشاره می‌کند و این‌که نامه‌ها و بیانیه‌هایی به دفتر نخست‌وزیری ارسال کردند و یادآور می‌شود که دکتر شایگان، رئیس کمیسیون انتخابات مجلس، اعلام کرده است: «در صورتی که اکثریت مردم موافق شرکت زنان در انتخابات باشند، دکتر مصدق نیز با این امر موافقت خواهد نمود» (ص ۱۰۵)، اما هیچ اشاره‌ای به منبع این نقل قول مستقیم مهم نمی‌کند. هرچند با توجه به دامنه منابع این اثر مشخص است که منبع او مقاله «جدال موافقان و مخالفان حق رأی زنان» (شوهانی و عسگری ۱۳۸۹) است که نویسنده عامدانه این منبع واسطه را حذف کرده است. این حذف عامدانه به‌راحتی هویدا می‌شود، چراکه پیش از آن به یکی از مراجع این مقاله یعنی اسناد عرائض ارجاع داده است. در ادامه همین فصل نیز وقتی به مخالفت آیت‌الله خمینی با حق رأی اشاره می‌کند (ص ۱۱۸-۱۱۹) نقل قول‌های مستقیم او مستند به هیچ سندی نیست. در مواردی استنادها، اگر نگوئیم غلط، بسیار نامناسب و ناهم‌خوان است، به‌طوری‌که آشفتگی در رجوع به منابع در تمامی متن به چشم می‌آید. تنها برای نمونه در فصل اول و در بررسی «تاریخچه حق رأی» مؤلف مطلبی هم‌چون نقش لیبرالیسم و رشد سرمایه‌داری در ایجاد بستر برابرخواهی و کسب حق رأی زنان در جهان را به کتاب بررسی زن ایرانی در نشریات مشروطه ارجاع می‌دهد! این آشفتگی و کج‌سلیقگی در نظام استناددهی به همین مورد ختم نمی‌شود؛ غالباً استنادهایی از این دست یا نادرست‌اند یا اگر اشاره‌ای به آن مطالب هم در این دست پژوهش‌ها شده باشد، منابع نامرتب و درجه‌چندم تلقی می‌شوند. در واقع، مؤلف پیش‌تر از دست‌زدن به تألیف چنین اثری باید دانسته باشد که برای هر مطلب از چه منبع معتبری می‌توان بهره برد.

در موارد بسیاری هویدا است که نویسنده با حذف عنوان پژوهش واسطه و ارجاع به منابع اصلی پژوهش‌های این حوزه عملاً راه آماده‌خواری را در پیش گرفته است. بی‌تردید،

ذکر این موارد بی‌فایده خواهد بود، چراکه در این قبیل پژوهش‌ها چنان سره و ناسره به‌هم درآمیخته است که متمایز کردن استنادهای دقیقی که مؤلف خود به آن‌ها دست یافته است از استناداتی که از پژوهش‌های دیگران اخذ کرده کاری آسان اما اثبات‌ناشدنی است. درکل، می‌توان گفت غالب استنادها به مشروح مذاکرات، عرائض مجلس، و روزنامه‌ها از این انتحال مبرا نیست. اما پژوهشی مستقل و اصیل آن‌جا محقق می‌شود که پژوهش‌گر داده‌های جدیدی را که دیگر پژوهش‌گران نیافته‌اند، یا در دامنه پژوهش دیگر مقالات نبوده است، در پژوهش خود آشکار کند. در بخش نقد محتوا به تفصیل اشاره خواهد شد که این پژوهش فاقد چنین اصالت و استقلال است.

بعضاً در مواردی که استناد به منبع اصلی ضروری و حتی سهل‌الوصول است نویسنده به پژوهش‌های اخیر استناد داده و مشخص است که منابع اصلی این پژوهش‌ها مدنظر مؤلف نبوده است. برای نمونه، در فصل ششم کتاب با عنوان «تجدید مشروطه و واکنش به محرومیت‌ها» در مخالفت مدرس با پیش‌نهاد وکیل‌الرعايا در دفاع از حق رأی زنان، به‌جای استناد به مشروح مذاکرات مجلس دوم که به‌راحتی در دسترس است، به گزارش ناقص روزنامه‌تایمز لندن که ترجمه آن در کتاب جنبش حقوق زنان در ایران آمده استناد شده است (ص ۷۵). واضح است که این ترجمه از گزارش روزنامه لندن در آن روزگار با مشروح مذاکرات مجلس اختلافاتی دارد. نکته درخور تأمل و تعجب این‌که مؤلف دفاع وکیل‌الرعايا را به مشروح مذاکرات استناد داده و مخالفت مدرس به پیش‌نهاد وکیل‌الرعايا را به کتاب جنبش حقوق زنان در ایران که گزارش‌تایمز لندن را منعکس کرده است! واضح است که مؤلف به مشروح مذاکرات مجلس رجوع نکرده و نخستین اطلاع را از پژوهشی دیگر انتحال کرده و اطلاع دوم را به پژوهشی مستند کرده است. در نمونه‌ای دیگر در فصل هشتم، در اشاره به نخستین کنگره حزب توده، توجه به حق رأی زنان در بند ششم برنامه این حزب و هم‌چنین ماده واحده‌ای که حزب توده در دی ۱۳۲۳ درباره حق رأی زنان به مجلس تقدیم کرد (ص ۹۹، ۱۰۰)، به‌جای استناد به مرام‌نامه حزب توده و مشروح مذاکرات مجلس، به مقاله «جدال موافقان و مخالفان حق رأی زنان» استناد شده است. یا در فصل هشتم، نویسنده به نامه اعتراض‌آمیزی اشاره می‌کند که صدیقه دولت‌آبادی در دی ۱۳۳۱ به دکتر مصدق، نخست‌وزیر وقت، نوشت و به پیش‌نویس لایحه جدید قانون انتخابات و هم‌چنین محرومیت زنان از حق رأی اعتراض کرد (ص ۱۰۲)، اما به اصل نامه که در روزنامه‌های آن زمان انتشار یافته استناد نداده و به مقاله رحیم روحبخش (۱۳۹۳) با عنوان «ارتقای جایگاه نسوان به زنان در قوانین انتخاباتی» استناد داده است. هم‌چنین در

همین فصل به مخالفت آیت الله خمینی با لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی اشاره می کند و تلگراف طولانی آیت الله خمینی به علم را به کتاب روزشمار تاریخ ایران (عاقلی ۱۳۷۰) مستند می کند (ص ۱۱۷-۱۱۸)، در حالی که این مطلب را باید به اصل تلگراف مستند و یا آن را از صحیفه امام (خمینی ۱۳۸۹) اخذ می کرد.

برخی اطلاعات مندرج در کتاب عمدتاً مأخوذ از دانش نامه ویکی پدیا یا بدون استناد دقیق و صحیح است. مشخصاً اطلاعات مندرج در فصل های دوازدهم و سیزدهم، که دوسوم کتاب را شامل می شود، زندگی نامه نمایندگان زن در مجلس شورای ملی و مجلس سنا و نه دوره مجلس شورای اسلامی است؛ در این دو فصل، در پایان هر زندگی نامه مشخصات کلی منابع درج شده است (ص ۱۵۱-۳۹۱). در این بخش نیز اطلاعات عمدتاً از دو کتاب اخذ شده است: در بخش مجلس شورای ملی از دیگر اثر مؤلف رجال پارلمانی ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی (نظری و شکری ۱۳۹۰) و در دوره مجلس شورای اسلامی از کتاب معرفی نمایندگان هشت دوره مجلس شورای اسلامی (معرفی نمایندگان هشت دوره مجلس شورای اسلامی: ۱۳۹۰)، در حالی که اگر این کتاب را به درستی «زندگی نامه نمایندگان زن در مجالس ایران» بدانیم، چنان که بیش از ۲۵۰ صفحه از آن به این موضوع اختصاص یافته است، ضروری بود مؤلف از قواعد استناددهی دقیق و صحیح در نگارش زندگی نامه بهره می برد.

مؤلف چندان در استفاده از دیگر پژوهش ها پیش می رود که در مواردی این اثر به خلاصه پژوهش های پیشین تبدیل می شود، بدون آن که مشخص باشد تمام این بخش ها از پژوهشی دیگر مستخرج شده است. اگر تا پیش از این نقد شکلی شامل استنادهای نادرست و غیردقیق، استفاده از پژوهش ها به جای منابع، و استفاده از مطالب این پژوهش ها و معرفی آن ها به منزله منابع اصلی با حذف ارجاع واسطه بود، که همگی در جای خود دور از اخلاق حرفه ای پژوهش تلقی می شود، در این موارد باید از انتحال سخن گفت؛ برای نمونه، در فصل ششم، نویسنده تقسیم بندی سه گانه ای از فعالیت زنان در اواخر دوره قاجار ارائه می دهد و این فعالیت ها را به انجمن های زنانه، مدارس دخترانه، و روزنامه های زنان تقسیم می کند (ص ۸۱-۹۰) که عیناً برگرفته از کتاب جنبش حقوق زنان در ایران (ساناساریان ۱۳۸۴: ۵۷-۷۰) است. فصل هفتم کتاب با عنوان «جنبش حقوق زنان در دوره رضاشاه» را نیز می توان خلاصه ای از نیمه نخست فصل چهارم کتاب ساناساریان دانست، تمامی تحلیل ها و ارزیابی وضعیت سیاسی - اجتماعی زنان در دوره رضاشاه از این کتاب اخذ شده است (همان: ۸۹-۱۱۲، فصل چهارم)؛ در حالی که در این فصل فقط در چهار مورد

(از هشت استاد) به این کتاب استناد شده است (ص ۹۱-۹۶). عمده تحلیل‌های مربوط به فصل «حق رأی زنان در دوره پهلوی دوم» نیز از پژوهش ساناساریان اخذ شده است (ص ۹۷-۱۲۵). نیز اطلاعات این فصل که به سیر تاریخی کسب حق رأی از ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۲ پرداخته برگرفته از فصل هفدهم کتاب سناتور: فعالیت‌های مهرانگیز منوچهریان بر بستر مبارزات حقوقی زنان در ایران اثر ارزش‌مند نوشین احمدی خراسانی و پروین اردلان است (احمدی خراسانی و اردلان ۱۳۸۲: ۳۷۷-۴۲۷). نکته درخور تأمل این‌که در هیچ‌جا کتاب به این اثر استناد نشده است، ولی در کمال تعجب از این اثر در فهرست منابع و مآخذ کتاب یاد می‌شود و این تصور را به وجود می‌آورد که در این فراموشی تعمدی در کار است.

این چند نمونه که اشاره شد در واقع مشت‌نمونه خروار است و بررسی یکایک استنادات بیش‌تر نشان می‌دهد که مؤلف چندان اهمیتی برای اصالت پژوهش قائل نبوده است. در بخش اول کتاب (فصل‌های ۱ تا ۱۱ و صفحات ۱۵ تا ۱۵۰) که در مقایسه با بخش زندگی‌نامه نمایندگان جنبه تألیفی بیش‌تری دارد مطالب بی‌استناد یا فاقد استناد صحیح نیز بسیار است؛ از این‌رو، می‌توان گفت که در واقع این اثر از معیارهای پژوهش‌های معتبر بسیار فاصله دارد.

از دیگر ایرادهای شکلی کتاب اشتباه در ضبط تاریخ‌ها با صورت شمسی است. روش معمول در ضبط تاریخ در پژوهش‌های تاریخی بدین منوال است که تاریخ‌های پیش از ۱۳۰۴ خورشیدی به قمری ضبط می‌شود، چراکه تاریخ رسمی چنین بود و تمامی متون دست‌اول تاریخ‌نگاری این شیوه را داشتند. در پژوهش‌هایی که در یکی دو دهه اخیر درباره انقلاب مشروطه (۱۳۲۴ ق/ ۱۲۸۵ ش) انجام گرفته، به سبب نزدیکی به تغییر تاریخ از قمری به شمسی و نیز به سبب نزدیک‌تر بودن تاریخ شمسی به ذهن و زبان خوانندگان، بعضاً در کنار تاریخ قمری معادل خورشیدی آن نیز درج شده است. اما مؤلف تمامی تاریخ‌ها را به صورت خورشیدی درج کرده است که باعث سردرگمی خواننده می‌شود. این نحوه ضبط ممکن است در رخداد‌های مشهوری چون روز صدور فرمان مشروطه (۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ ق/ ۱۳ مرداد ۱۲۸۵ ش) چندان گنگ نباشد، اما برای تاریخ افتتاح اولین دوره مجلس شورای ملی در ۱۳ مهر ۱۲۸۵ (ص ۵۲)، تاریخ به‌توپ‌بستن مجلس در ۲ تیر ۱۲۸۷ (ص ۵۷)، تاریخ اولتیماتوم روسیه به ایران در ۲ آذر ۱۲۹۰ (ص ۵۹)، و نظایر آن مخاطب را دچار سردرگمی کند. از این‌رو بهتر بود که در کنار آن تاریخ قمری نیز درج می‌شد.

۴. نقد محتوایی اثر

۱,۴ فقدان تناسب عنوان و محتوا

پیش از هر چیز باید گفت عنوان زنان در عرصه قانون گذاری ایران (۱۳۹۵-۱۳۸۵ ش) باتوجه به محتوای اثر نادرست و غیردقیق است. اگر مراد نویسنده به استناد عنوان حضور زنان در عرصه قانون گذاری بوده است، باید کتاب از ۱۳۴۲ آغاز می شد که زنان مجوز حضور در مجلس شورای ملی و مجلس سنا را دریافت کردند، چراکه تا پیش از آن زنان هیچ سهمی در «عرصه قانون گذاری ایران» نداشتند؛ در حالی که ۱۲۵ صفحه (یک سوم) از کتاب به روند کسب حق رأی زنان از ۱۲۸۵ تا ۱۳۴۲ ش اختصاص یافته و براساس معرفی پشت جلد نیز این کتاب «حاصل کوششی است محدود و مختصر جهت تبیین و تشریح مبارزات زنان برای دستیابی به حق رأی و همچنین شرح زندگانی نمایندگان زن در مجلس شورای ملی، مجلس سنا، و مجلس شورای اسلامی». واژه «هم چنین» ایراد دوم و مهم تر را در نسبت میان عنوان و محتوا پیش می کشد؛ آنچه بعد از شرح «تبیین و تشریح مبارزات زنان برای دستیابی به حق رأی» آمده و تقریباً دو سوم از کل اثر را شامل می شود، چنانکه پیش تر اشاره شد، شرح زندگی نمایندگان زن در مجلس شورای ملی، مجلس سنا، و مجلس شورای اسلامی است و نه آن چنانکه از عنوان انتظار می رود نقش و تأثیر نمایندگان زن و حتی فعالان حوزه زنان بیرون از مجلس در تصویب قوانین و نظارت بر آنها در نهادهای قانون گذاری. اگرچه در خلال زندگی نامه های نمایندگان مختصراً به فهرست لوایح و طرح هایی اشاره می شود که زنان نماینده پیش برده اند، اما این فهرست اجمالی که به آسانی قابل احصاست جای هرگونه تحلیل، تبیین، و ارزیابی نقش زنان در عرصه قانون گذاری را می بندد. در واقع، بخش دوم کتاب در بهترین حالت گردآوری رزومه زنان نماینده است که باتوجه به انتشار زندگی نامه تمامی نمایندگان ادوار مجلس های شورای ملی و اسلامی، اعم از زن و مرد، اثر را فاقد ارزش پژوهشی می کند. مؤلف مدعی است غالب اطلاعات از طریق مصاحبه تاریخ شفاهی به دست آمده است (ص ۱۳-۱۴)، اما شیوه تاریخ شفاهی حتی در مورد نمایندگان زن پس از انقلاب نیز مشهود نیست، چنانکه اطلاعاتی بیش از آنچه در منابع یادشده آمده است در این اثر یافت نمی شود. همین نکته سبب می شود که اهل تخصص این اثر را در آشفته بازار نشر در ردیف کتاب سازی های معمول بگنجانند.

۲,۴ فقدان منابع دست‌اول، متناسب، و اصیل

آنچه در سراسر این کتاب به شکل چشم‌گیری نمایان است فقدان منابع دست‌اول است. در واقع، این کتاب تنها گردآوری ضعیفی از پژوهش‌های یک دهه اخیر به‌شمار می‌رود. مؤلف به‌جای مراجعه به منابع اصلی مانند اسناد، مشروح مذاکرات، نشریات، خاطرات، گزارش‌های رسمی، و تاریخ‌نگاری‌های هم‌زمان به مقاله‌های چاپ‌شده در این حوزه رجوع کرده است و چنان‌که گفته شد، در موارد بسیاری نیز آن‌ها را به‌منزله رابطه واسطه با منابع اصلی از میان برداشته است. اما تحلیل‌ها از همین پژوهش‌های اخیر انتحال شده است، به‌طوری‌که می‌توان گفت اثر فاقد تحلیل و آرای خود نویسنده است. به‌اجمال به نمونه‌هایی از این دست اشاره می‌شود.

در فصل هشتم کتاب با عنوان «حق رأی زنان در دوره پهلوی دوم» به مسئله مخالفت و موافقت حق رأی زنان در نشریات و مجلات اشاره شده است. با آن‌که مؤلف در مقدمه اثر مدعی است از روزنامه‌ها و اسناد استفاده کرده، اما با بررسی استنادی می‌توان دانست که بسیاری از روزنامه و اسناد مرتبط با این موضوع دیده نشده است؛ نویسنده نشریات و مجلات پرشماری که در این دوره منتشر می‌شدند چون *ایران ما*، *آینده*، *بانو*، *بیداری ما*، *دموکرات ایران*، *زن امروز*، *صدای مردم*، *عالم زنان*، *قیام ایران*، *ندای زنان*، *روزنامه اطلاعات*، *هفته‌نامه اطلاعات بانوان*، *تهران مصور*، *ترقی*، *جهان زنان*، *زبان زنان*، *نیروی سوم*، و نظایر آن و اسناد بسیاری (چون اسناد عرائض مجلس و اسناد دفتر نخست‌وزیری) را که در این دوره تولید شده است ندیده است. استناد به مجلات و نشریات (برای نمونه ص ۱۰۶) برگرفته از پژوهش‌هایی چون مقاله رسول جعفریان با عنوان «جدال‌های دینی در برابر مشارکت سیاسی زنان در انتخابات، مروری بر مقالات محمدباقر مجتهد کمره‌ای (۱۳۳۹-۱۳۴۲)» است، درحالی‌که مقاله جعفریان تنها بررسی‌ای موردی در سه سال منتهی به کسب حق رأی است و در این مقاله فقط برخی از نشریات به‌صورت گزینشی بررسی و مطالعه شده است (بنگرید به جعفریان ۱۳۸۹: ۴۳-۹۶).

سال ۱۳۳۹ مقطع مهمی در بحث حق رأی زنان است، چون مخالفان و موافقان به‌جد درگیر این مبحث شدند و ادبیات گسترده‌ای در این حوزه شکل گرفت که نیازمند بررسی و تحلیل جامع تمامی آرا و خاستگاه مخالفان و موافقان است. از آذر تا دی ۱۳۳۹ محمدباقر مجتهد کمره‌ای در اقدامی حیرت‌انگیز سلسله‌مقالاتی با عنوان «یک‌نامه سرگشاده» در *روزنامه تجدد ایران* با موضوع دفاع از حق رأی زنان و مشارکت سیاسی زنان منتشر کرد و

در بهمن همین سال زین العابدین قربانی، محمد مجتهد شبستری، علی حجتی کرمانی، عباس علی عمید زنجانی، حسین حقانی، و ناصر مکارم شیرازی در واکنش و اعتراض به آرای کمره‌ای و در مخالفت با حق رأی زنان کتاب *زن و انتخابات* را منتشر کردند. نویسنده نه تنها مقالات کمره‌ای را ندیده، حتی به تجمیع آرای او در کتابچه‌ای با عنوان *دفاع از حق ملت مسلمان ایران* (فروردین ۱۳۴۲) نیز رجوع نکرده است. هم‌چنین، مهم‌ترین تلاش‌های مخالفان، یعنی انتشار کتاب *زن و انتخابات* (۱۳۳۹)، را نیز ندیده است؛ حتی نام این اثر در فهرست منابع این کتاب نیز نیامده است. نویسنده از خلال مقاله جعفریان تنها به بیان توصیفات جزئی این مخالفت‌ها بسنده کرده است (ص ۱۱۶). این مقاله تنها گویای بخشی از جدال روحانیون موافق و مخالف حق رأی زنان است. از خیل مقالاتی که روشن‌فکران در نشریات این دوره منتشر کرده‌اند و انبوه اسنادی که در این مقطع تولید شده است در این کتاب اثری نیست.

۳,۴ آشفستگی در روایت رخدادها

از دیگر انتقادات مهمی که می‌توان بر این اثر وارد دانست بی‌توجهی مؤلف به سیر رخدادها و وقایعی است که طی ۵۷ سال به کسب حق رأی زنان منجر شد. این خصیصه اثر ناشی از ندیدن همان منابع دست‌اولی است که بدان اشاره شد. در واقع، اگر مؤلف به‌جای گزینش مطالب از خلال چند اثر پژوهشی و مقالات به‌سراغ منابع اصلی می‌رفت، بی‌تردید سیر منطقی و کرنولوژیک رخدادها را دنبال می‌کرد که متأسفانه این پژوهش فاقد آن است؛ برای نمونه به چند مورد از آنچه می‌توان جالفتاده‌های تاریخی نام برد اشاره می‌شود.

بیش‌تر مطالب فصل نخست، «تاریخچه حق رأی زنان»، برگرفته از کتاب *زنان در روزگارشان: تاریخ فمینیسم در غرب* اثر لگیت است، درحالی‌که باتوجه‌به فراوانی منابع در این حوزه که به فارسی نیز ترجمه شده است و نیز انبوه مقالات و کتاب‌ها به‌زبان انگلیسی، مؤلف می‌توانست از منابع بیش‌تری استفاده کند. حتی در همین گزینش از یک کتاب نیز آشفستگی و درهم‌ریختگی مطالب مشهود است. به جنبش حق رأی زنان در آمریکا و انگلستان اشاره کوتاهی شده است، ولی به وقایع مهمی که به حق رأی زنان منجر شده هیچ اشاره‌ای نشده است. هم‌چنین، در این بخش به تاریخچه دست‌یابی زنان کشورهای مسلمان چون زنان ترکیه، مصر و آذربایجان به حق رأی، که در دست‌یابی به حق رأی بر ایران پیشی داشتند، و سایر کشورهای آسیایی چون هند، که از جهاتی شرایطی مشابه با ایران دارند،

اشاره‌ای نشده است. بررسی تجربه زنان ترکیه بدان سبب اهمیت دارد که باوجود الگوبرداری رضاشاه از آتاتورک در پیش‌برد اصلاحات، زنان ایران، برخلاف زنان ترکیه، از دست‌یابی به حق رأی بازماندند، امری که مؤلف کتاب از بررسی و تحلیل آن غفلت ورزیده است. هم‌چنین، انتظار می‌رفت در این فصل کسب حق رأی زنان در ایران با کشورهای منطقه یا کشورهای پیش‌گام سنجیده شود، درحالی‌که فقدان مطالعه تطبیقی راه هرگونه تحلیل را بسته و این فصل عملاً زینت‌الفصول کتاب شده است و نسبتی با دیگر فصل‌های کتاب برقرار نمی‌کند. همین قاعده درباره فصل دوم نیز صادق است، فصلی که تنها پنج صفحه دارد و مشخص نیست بخشی از کنوانسیون‌های رفع تبعیض علیه زنان، که بعد از حق رأی در ایران صادر شده است، چه نسبتی با این پژوهش برقرار می‌کند. آیا طرح این مباحث بدون پای‌بندی به توالی تاریخی و ارتباط موضوعی نشان از آن ندارد که نویسنده هیچ طرحی برای پیش‌برد پژوهش نداشته و تنها جنگی از مطالب مرتبط با حقوق سیاسی زنان را در این اثر گرد آورده است؟

مؤلف در فصل سوم به دو نوبت تغییر نظام‌نامه انتخابات پیش از تشکیل مجلس دوم، مباحث درباره ممنوعیت حق رأی زنان و مخالفت‌ها و اعتراضات شکل‌گرفته در مجلس دوم، و تلاش گروه‌ها و احزاب چپ‌گرا چون فرقه دموکرات عامیون و نحله‌های وابسته به آن برای حق رأی زنان هیچ اشاره‌ای نکرده است، چنان‌که در همین فصل از تلاش‌های حائری‌زاده، نماینده یزد، در طرح دوباره بحث حق رأی زنان در مجلس چهارم غفلت ورزیده است.

در فصل هفتم، که به «جنبش حقوق زنان در دوره رضاشاه» می‌پردازد، نویسنده به افول کنش‌گری سیاسی در سازمان‌های زنان هیچ اشاره‌ای نکرده است، هم‌چنان‌که از استحاله فعالیت زنان در نهاد دولت چشم می‌پوشد که نتیجه‌ای جز پذیرش و تثبیت نقش‌های اجتماعی براساس جنسیت در بر نداشته است. از آن‌جاکه مؤلف از پژوهش‌های هم‌سان این دوره بهره برده و خود فاقد تحلیل است، نمی‌تواند ارزیابی دقیقی از این دوره به‌دست دهد و حتی این مسئله در زبان و ذهن مؤلف شکل نمی‌گیرد که چرا در این دوره بیست‌ساله حق رأی زنان مطالبه نشد.

در بخش نخست فصل هشتم که به حق رأی زنان در دوره پهلوی دوم از ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اختصاص یافته است نقاط عطف تاریخ کسب حق رأی زنان مغفول مانده است، از جمله تشکیل دولت ملی آذربایجان و رسمیت‌یافتن حق رأی زنان در

این حکومت خودمختار و راه یابی دو زن به مجلس ملی آذربایجان در سال ۱۳۲۴ و افول یکباره این موفقیت در پی توافق قوام - پیشه‌وری. گویا نویسنده اهمیت این روی داد را در فرایند دست‌یابی زنان به حق رأی دریافته است، چراکه فقط در چند سطر به آن اشاره‌ای گذرا کرده است (ص ۱۰۱). هم‌چنین، این فصل را بدون کوچک‌ترین اشاره‌ای به تأسیس حزب دموکرات قوام و وعده‌های او در به رسمیت شناختن کسب حق رأی زنان و لایحه پیشنهادی برای اصلاح قانون انتخابات پیش می‌برد. هم‌چنین، به شرایط روی کار آمدن دولت ملی مصدق و برنامه او، که شامل اصلاح قانون انتخابات نیز بود، بی‌توجه است؛ هم‌چنین، به اصلاح قانون انتخابات انجمن‌های شهر و قصبه در دوره مصدق، که در آن حق انتخاب‌شدن و انتخاب‌کردن زنان به رسمیت شناخته شده بود، و حتی کاندیدا شدن دو زن در این انتخابات کوچک‌ترین اشاره‌ای نمی‌کند. افزون‌براین، وقتی مخالفان آیات عظام بروجردی، صدر، و حجت با مشارکت سیاسی زنان در اصلاح قانون انتخابات در دی و بهمن ۱۳۳۱ را روایت می‌کند، نقش مؤثر محمد بهبهانی را نادیده می‌گیرد، در حالی که اگر منابع دست‌اول را مرور می‌کرد، چنین اهمالی رخ نمی‌داد. هم‌چنین، باتوجه به اوج کنش‌گری فعالان حق رأی زنان در دی تا اسفند ۱۳۳۱ و موافقت ضمنی دولت با به رسمیت شناختن حق رأی زنان، نویسنده از این تبیین بازمی‌ماند که چرا در این برهه تاریخی به رسمیت شناختن حق رأی زنان محقق نشد و در حد یک پاراگراف مباحثی کلی را درباره دولت مصدق پیش می‌کشد (ص ۱۱۱).

در بخش دوم فصل هشتم، که به حق رأی زنان در دوره پهلوی دوم از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۳ اختصاص دارد، نویسنده به یک‌باره از کودتا به روی دادهای سال ۱۳۳۹ اشاره می‌کند و رخدادهای این هفت سال را تبیین نمی‌کند. باین که برخی فعالان حوزه زنان در این سال‌ها کنش‌هایی از جمله دیدار با روحانیون و دربار داشتند، ولی نویسنده به هیچ‌یک از این رخدادهای اشاره نمی‌کند. در همین بخش، در روایت از دیدگاه‌های مخالفان حق رأی زنان و لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، گزینشی حداقلی از روی دادهای دیدگاه‌های آیت‌الله خمینی ارائه می‌کند (ص ۱۱۶ به بعد). این گزینش حداقلی از این روست که مؤلف به منابع مهم و اصلی چون *صحیفه امام و نهضت روحانیون ایران* (دوانی ۱۳۶۰) که تمامی آرا و دیدگاه‌های روحانیون از مشروطه تا انقلاب اسلامی را گرد آورده رجوع نکرده و تنها به چند پژوهش بسنده کرده است. ندیدن این منابع سبب شده است که مؤلف دریابد که در فاصله اسفند ۱۳۴۱ تا اردیبهشت ۱۳۴۲ دیدگاه آیت‌الله خمینی درباره حق

انتخاب کردن و انتخاب شدن زنان دچار چرخشی مقطعی شده و در این چرخش فقط حق انتخاب کردن را پذیرفته است. بدیهی است نمی‌توان انتظار داشت که مؤلف تحلیلی بر آن ارائه دهد. مؤلف به بخشی از آرای مخالفان و موافقان حق رأی زنان اشاره می‌کند، اما به دسته‌بندی و تحلیل آرای مخالفان، جایگاه اجتماعی، و وضعیت فکری آن‌ها نمی‌پردازد. برای نمونه، طرح حق رأی زنان در شمار اصول شش‌گانه انقلاب سفید موجی از مخالفت‌ها و موافقت‌ها را برانگیخت که با دوره پیشین تفاوت‌هایی دارد. در این دوره بعضی از کسانی که پیش‌تر موافق برابری حقوق سیاسی زنان بودند با حق رأی زنان، که از اصول انقلاب سفید بود، مخالفت می‌کنند. شناخت علل این مخالفت‌ها ضروری می‌نماید که در این کتاب هیچ اشاره‌ای به آن‌ها نشده است. در همین فصل درباره علل شکل‌گیری اصلاحات محمدرضاشاه، با عنوان انقلاب سفید، و علل توجه حاکمیت به مسئله حقوق زنان توضیحی ارائه نمی‌دهد؛ از همین رو تصویر روشنی از چگونگی کسب حق رأی زنان ارائه نمی‌شود. برای نمونه، نویسنده از شرایط بین‌المللی و فشار دولت‌کندی بر اصلاحات داخلی در ایران غافل است؛ تأثیر سیاست‌ها و اهداف ایالات متحده طی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ مبنی بر تشویق اصلاحات ارضی برای کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته با هدف کاهش نفوذ کمونیسم در بلوک شرق را در اصلاحات موسوم به انقلاب سفید نمی‌توان نادیده گرفت؛ در واقع، انقلاب سفید برای جلوگیری از وقوع انقلاب سرخ طراحی و اجرا شد. فشار دولت‌کندی برای انجام این اصلاحات نکته کلیدی مهمی برای فهم تحولات این سال‌هاست که مؤلف کوچک‌ترین اشاره‌ای بدان‌ها ندارد.

در فصل نهم، «سهم زنان در مجلس شورای ملی و بررسی وضعیت زنان در اواخر دوره پهلوی»، نویسنده درباره لوایحی که در این دوره به نفع زنان به تصویب رسیده است یا قوانینی که زنان در تصویبشان نقش داشتند و نیز گرایش‌های فکری و سیاسی زنان نماینده توضیحی نمی‌دهد، در حالی که براساس عنوان کتاب گویا قصد آن داشته است که مسئله نقش زنان در عرصه قانون‌گذاری را بررسی کند. حتی این پرسش برای مؤلف پیش نمی‌آید که بود نبود زنان نماینده در مجلس شورای ملی در تصویب لوایح مهمی چون قانون حمایت از خانواده، قانون سقط جنین، و نظایر این‌ها چه تأثیری داشته است؟

در فصل دهم، که به حق رأی زنان در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پرداخته، مؤلف با آن‌که دیدگاه‌های آیت‌الله خمینی درباره مشارکت سیاسی زنان را در سال ۱۳۵۷ می‌آورد، به هیچ وجه تغییر دیدگاه ایشان و نیروهای مذهبی درباره حق رأی زنان را تبیین

نمی‌کند و اساساً نادیده می‌گیرد که این گروه در سال ۱۳۴۲ با مخالفت جدی به مسئله مشارکت سیاسی زنان می‌نگریستند.

۴,۴ فقدان تحلیل؛ مرور شتاب‌زده، سطحی، و گذرای رخدادها

پیش‌تر اشاره شد که نویسنده در بسیاری موارد داده‌هایی بی‌سند را در چند سطر بیان می‌کند، اما این گزاره‌ها با وجود اهمیتی که در تغییر موقعیت اجتماعی - سیاسی زنان داشته‌اند فاقد تحلیل‌اند. در مواردی مؤلف بسیار شتاب‌زده، سطحی، و گذرا از رخدادهای عبور کرده و بی‌توجه به اهمیت روی داده‌ها تنها به اشاره‌ای کوتاه و غیردقیق بسنده می‌کند؛ برای نمونه، به ذکر مواردی از فصل ششم، تجدید مشروطه و واکنش به محرومیت زنان از حق رأی، اشاره می‌شود:

مؤلف در این فصل اشاره می‌کند که برخی از شاعران، روزنامه‌نگاران، و روشن‌فکران مانند میرزایوسف اعتصام‌الملک، دهخدا، عارف قزوینی، ایرج‌میرزا، لاهوتی، میرزاده عشقی، و ملک‌الشعرای بهار از حق رأی زنان دفاع می‌کردند و از حامیان ثابت‌قدم حقوق زنان بودند (ص ۷۹)، اما هیچ مصداق و سندی ارائه نداده است؛ درحالی‌که باتوجه به اهمیت مسئله می‌توانست با ارائه مصادیق، آرای آن‌ها را تحلیل و بررسی کند تا دریافت بهتری از موضع روشن‌فکران درباره جایگاه زنان و نیز موانع دست‌یابی زنان به حق رأی داشته باشد. هم‌چنین در ادامه همین بحث به ترجمه کتاب *تحریر المرئنه* نوشته قاسم امین، نویسنده مصری، اشاره می‌کند. باتوجه به این که این کتاب در حوزه حقوق جایگاه و اهمیت ویژه‌ای دارد، نویسنده تنها با اشاره‌ای گذرا از آن عبور می‌کند و درباره کتاب، سرفصل‌های آن، و میزان اثرگذاری آن هیچ توضیحی ارائه نمی‌دهد (ص ۷۹). هم‌چنین، در جمله‌ای کوتاه به حمایت حزب دموکرات، به رهبری تقی‌زاده، از حق رأی زنان اشاره می‌کند (ص ۸۰)، اما نه تنها منبع و سندی برای این داده ارائه نداده است که حتی درصد تبیین، تحلیل، و نتایج این رخداد هم نیست، چه اگر حزبی حامی حقوق زنان می‌بود، در بحث روند کسب حقوق سیاسی زنان اهمیتی به‌سزا داشت.

۵,۴ تناقض‌گویی در تبیین

انتقاد دیگر وارد بر این اثر تناقض‌گویی‌هایی است که در جای‌جای اثر دیده می‌شود. مؤلف در بسیاری موارد مطالبی را نقل و تحلیل‌هایی را بیان می‌کند که در فصل دیگر یا حتی

صفحه بعد آن را نقض می‌کند. این تناقض‌گویی‌ها نیز محصول استفاده از پژوهش‌های ناهم‌سان، فقدان دیدگاه نظری یا رویکرد تحلیلی خود مؤلف، و نیز ذهنی نامنسجم است. در ادامه به چند مورد از این تناقض‌گویی‌ها اشاره می‌شود:

در فصل سوم با عنوان «وضعیت زنان در اوایل قرن بیستم» شرایط زنان را اسف‌بار و دردناک و موقعیت آنان را بسیار پست و تحقیرآمیز برمی‌شمارد و بیان می‌کند که فرودست‌شمردن و حقیرپنداشتن زنان بخشی از فرهنگ مردسالار جامعه بود و مصداق‌ها و نمونه‌هایی از این مسئله را ذکر می‌کند (ص ۳۳-۴۲)؛ اما در فصل بعد، وقتی «پیشینه و حرکت سیاسی زنان در ایران» را از اواسط قرن نوزدهم بررسی می‌کند، حضور زنان در جنبش تنباکو، بحران نان، جنبش مشروطیت، و در مجموع فعالیت‌ها و حرکت‌های اعتراضی زنان را درخور توجه و نشان از رشد سیاسی آنان می‌داند و نقش زنان را در انقلاب مشروطه پررنگ، مؤثر، و حاصل رشد فکری و سیاسی زنان برمی‌شمرد (ص ۴۳-۵۵)؛ واضح است که مؤلف در این دو فصل از منابع پژوهشی با رویکردی متفاوت بهره‌جسته و تحلیل و ارزیابی شخص نویسنده در این فصل‌ها غایب است.

در فصل نهم، مؤلف حمایت زنان تحصیل‌کرده از انقلاب ۱۳۵۷ را از نقاط شگفت‌انگیز انقلاب ضدشاه برمی‌شمارد و پیوستن میلیون‌ها زن ایرانی و حتی پیوستن اعضا و کارمندان سازمان زنان ایران به انقلاب را نشان‌دهنده توجه آیت‌الله خمینی به جایگاه زنان، حفظ شأن آن‌ها، و به رسمیت شناختن حقوق آن‌ها می‌داند (ص ۱۳۵)، اما درست در صفحه بعد چنین می‌آورد: «حضور و مبارزه زنان در انقلاب ۱۳۵۷ بیش‌تر جنبه شرعی دارد تا جنبه سیاسی و صنفی و اغلب زنان به انگیزه ایفای تکلیف شرعی با استبداد و استعمار به‌میدان آمدند» (ص ۱۳۶).

در مجموع، مؤلف نمی‌تواند درباره حق رأی زنان یک موضع اتخاذ کند؛ از سویی اعطای حق رأی به زنان را امری پیش‌برنده در جهت تحقق دموکراسی و برابری جنسیتی برمی‌شمارد و از سویی دیگر، امری فرمایشی از طرف حاکمیت و در نتیجه، «مضموم»! از طرفی می‌خواهد حق رأی زنان را امری مثبت جلوه دهد و از شکسته‌شدن سد ورود زنان به عرصه قانون‌گذاری بعد از ۵۷ سال پس از استقرار مشروطه سخن می‌گوید (ص ۱۲۴) و از طرف دیگر، این رخداد را امری دولتی، فرمایشی، و برای مهار بیش‌تر می‌خواند (ص ۱۲۵).

۵. نتیجه گیری

باتوجه به انتقادات مطرح شده در دو بخش شکلی و محتوایی، می توان نتیجه گرفت این اثر از معیارهای پژوهش مستقل، اصیل، و بدیع بسیار فاصله دارد. اشاره شد که مؤلف در جای جای اثر به اخلاق علمی پای بند نیست؛ او در شیوه استناددهی رسم امانت داری را رعایت نمی کند؛ برخی نقل قول های مهم فاقد استنادند. در بسیاری موارد به جای بهره گیری از متون دست اول از پژوهش های دست دوم استفاده شده است و گاه پژوهش های دست دوم به منزله منبع واسطه عامدانه حذف شده و نویسنده بی آن که خود به منابع دست اول رجوع کرده باشد به آن ها استناد داده است. فقدان منابع دست اول و اصلی چون اسناد، مشروح مذاکرات، نشریات، خاطرات، گزارش های رسمی، و تاریخ نگاری های هم زمان در اثر کاملاً هویدا است. از همین رو، مؤلف در گزارش دقیق رخدادها و وقایعی که به کسب حق رأی زنان منجر شد ناتوان است و بسیاری از روی دادهای مهم را طی ۵۷ سال از مشروطه تا انقلاب سفید (۱۲۸۵-۱۳۴۲ ش) از قلم انداخته و از طرح بسیاری از دیدگاه ها و آرای موافقان و مخالفان حق رأی زنان چشم پوشی کرده است؛ به همین سبب، از دسته بندی و تبیین و تحلیل این آرا نیز در این اثر خبری نیست. فقدان تحلیل برخی رخدادها و عبور شتاب زده، سطحی، و گذرا از بسیاری وقایع و دیدگاه ها و نیز تناقض گویی هایی که در برخی تحلیل ها ارائه شده از دیگر ایراداتی است که بر این پژوهش وارد است. در نهایت، می توان گفت بخش اول این اثر (شامل فصل های یک تا یازده) بیش تر برگرفته از دو پژوهش ارزش مند جنبش حقوق زنان اثر ساناساریان و سناتور اثر نوشین احمدی خراسانی و پروین اردلان و سه مقاله پژوهشی دیگر است و هیچ ارزش افزوده ای نمی توان برای آن قائل بود. بخش دوم نیز (شامل فصل های دوازده و سیزده) برگرفته از دیگر اثر نویسنده، *رجال پارلمانی ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی* و کتاب *معرفی نمایندگان هشت دوره مجلس شورای اسلامی* است. از این رو، این اثر فاقد هرگونه نوآوری و اصالت است، اگر نگوئیم بخشی حاصل انتحال از دیگران و بخشی حاصل انتحال از خود تلقی می شود. به بیان دیگر، این اثر در آشفته بازار نشر کتاب در شمار کتاب سازی های معمول قرار می گیرد. آن چه در این میان مشخص نیست آن که انتشارات معتبری چون کویر چه مزیتی در این اثر دیده که باتوجه به هزینه های نشر، انتشار این اثر را با این کیفیت پذیرفته است.

کتاب‌نامه

- احمدی خراسانی، نوشین و پروین اردلان (۱۳۸۲)، *سناتور، فعالیت‌های مهرانگیز منوچهریان بر بستر مبارزات حقوقی زنان در ایران*، تهران: توسعه.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۹)، «جدال‌های دینی در برابر مشارکت سیاسی زنان در انتخابات، مروری بر مقالات محمدباقر مجتهد کمرهای (۱۳۳۹-۱۳۴۲)»، *پیام بهارستان*، ش ۹.
- خمینی، روح‌الله (۱۳۸۹)، *صحیفه امام*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- دوانی، علی (۱۳۶۰)، *نهضت روحانیون ایران*، تهران: بنیاد فرهنگی امام رضا.
- روحبخش، رحیم (۱۳۹۳). «ارتقای جایگاه نسوان به زنان در قوانین انتخاباتی (۱۳۳۱ تا ۱۳۴۱)»، *اسناد بهارستان*، ش ۴.
- ساناساریان، الیز (۱۳۸۴)، *جنبش زنان در ایران، طغیان، افول، سرکوب از ۱۲۸۰ تا انقلاب ۱۳۵۷*، ترجمه نوشین احمدی خراسانی، تهران: اختران.
- شوهانی، سیاوش و ساره عسگری (۱۳۸۹)، «جدال موافقان و مخالفان حق رأی زنان برای شرکت در انتخابات»، *پیام بهارستان*، دوره ۲، س ۲، ش ۸.
- عاقلی، باقر (۱۳۷۰)، *روزشمار تاریخ ایران*، ج ۲، تهران: گفتار.
- معرفی نمایندگان هشت دوره مجلس شورای اسلامی (۱۳۹۰)، تهران: اداره کل فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی.
- نظری، منوچهر (۱۳۹۵)، *زنان در عرصه قانون‌گذاری ایران (۱۲۸۵-۱۳۹۵ ش)*، تهران: کویر.
- نظری، منوچهر و یدالله شکری (۱۳۹۰)، *رجال پارلمانی ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی*، تهران: فرهنگ معاصر.
- هاجری، عبدالرسول، میترا کاوه مریان، و زهرا آیت‌اللهی (۱۳۸۲)، *بررسی سند بین‌المللی حقوق جهانی زنان (کنوانسیون رفع تبعیض از زنان)*، تهران: شورای فرهنگی اجتماعی زنان.